



بیمهن ۱۳۸۳ و اعلامیه بی طرفی ارتش

سرلشکر (بازنشسته) ناصر فرید



می دانستم هم خودش می دانست که دیگر هیچ وقت برنخواهد گشت، اما هر دو اینطور وانمود کردیم که دارد برای یک تعطیلات کوتاه مدت از کشور خارج می شود.» در واقع ویلیام سولیوان کار شاه را تمام می دانست و می گفت: (من به طور مشخص گفتم از دید استراتژیک، تنها وسیله ای که می تواند استقلال و وحدت ملی را در ایران حفظ کند آن است که ارتش بتواند تمامیت خود را حفظ کند و با کسانی که سرانجام به قدرت می رسند توافق حاصل شود).

ولی به طوری که دیده شد، پس از خروج دائمی شاه از کشور و استعفای جلال الدین تهرانی از ریاست شورای سلطنتی که نشانه ای مسلم بر بسته شدن پرونده پادشاهی بود به وضوح به نظر می رسید که گویا دکتر بختیار درک درستی از واقعیت جاری کشور و مسائل بین المللی ندارد و در شرایطی که شور انقلابی در سراسر کشور با سفر شاه تسکین یافته بود و مردم با نشاط و آرامش در انتظار تحول تاریخ ایران به سوی آزادی و اعتلاء هویت ملی بودند، بختیار به جای آن که با قبول واقعیت ها به منظور حفظ امنیت با تماس مستقیم مردم طرح فراندوم را مطرح سازد، هم چنان اصرار داشت که به عنوان نخست وزیر شاه حکومت کند و بدین سبب با اتخاذ تدبیر سیاسی مغایر با اراده ملت، از همان روزهای نخست پس از خروج شاه، موج آرام گرفته ای انقلاب را به تعارض با خود سوق داد، و از آن سو نیروهای مسلح ارتش را که از مقاومت بیهوده، به عنوان حکومت نظامی، از برخورد غیرموجه با اراده و خواست مردم خود، سرخورده بودند دوباره با فشار به رودررویی و نبرد علیه تلاش آزادی خواهی آنان واداشت. تا جایی که کشور در آستانه ای یک جنگ داخلی قرار گرفت و مردم بدون اعتنا به اعلامیه های حکام نظامی به پادگان ها و پایگاه های نظامی و انتظامی یورش می بردند و در آن شرایط، به وضوح شیرازه ای امور کشور در حال از هم پاشیدگی بود.

در آن لحظات نقش دکتر بختیار نگران کننده و مستلزم مطالعه دقیق تر می باشد. او سال های متعددی از عمر سیاسی خود را در عضویت شورای مرکزی حزب ایران و جبهه ملی گذرانیده و به عنوان هوادار روش سیاسی دکتر محمد مصدق، برای خود شهرت و محبوبیتی به دست آورده بود و در شرایطی که پس از سقوط دکتر مصدق مجدداً اکثریت ملت در مقابل وابستگی و ناکارآمدی حکومت به پاخاسته و نبض رژیم را از کار انداخته بودند، او ناگهان در مقابل نیروی تحول خواهی مردمی ایستاد و کشور را به ادامه ای آشوبی ناخواسته تا فروپاشی همه چیز نگاه داشت، تا این که از طرف آیت الله خمینی، با تکیه بر تظاهرات مستمر علیه دولت بلا تکلیف و سرگردان، طرح حکومت جمهوری برای ایران از پاریس مطرح گردید و جنب و جوش مخالفین دولت تشدید گردید و اعلام شد که آیت الله به ایران باز خواهد گشت.

از آن پس، مسأله سفر دکتر بختیار به پاریس و مباحث مربوط به استعفاء او و خبر ورود آیت الله خمینی به تهران، اذهان را متوجه خود ساخته بود و دکتر بختیار هم چنان از رو کردن به جنبش مردمی، اعلام موضع خود به عنوان دولت موقت و پیشنهاد همه پرسی بدون تنش، خودداری می کرد تا در نهایت در فضائی متشنج و مبارزات شدید تبلیغاتی و باز شدن فرودگاه، آیت الله خمینی با استقبال پرشور وارد کشور شدند. دکتر بختیار، هنوز هم در مقابل استقبال کم نظیر از آیت الله و اعلام انتخاب دولت از طرف ایشان، اظهار داشت که حوادث را نادیده خواهد گرفت و ارتش هرگز تا این حد تابع تدبیر نخست وزیر قانونی نبوده است و مورد حمایت قطعی ارتش می باشد، ولی به پیشنهاد آیت الله خمینی چهار روز پس از ورود به تهران مهندس مهدی بازرگان به نخست وزیری منصوب گردید.

۱- دولت دکتر شاپور بختیار: تعهد ملی یا اشتباه سیاسی؟

از میانه ای سال ۱۳۵۷، با اوج گیری مبارزات انقلابی، از دست رفتن حمایت مردمی از محمدرضا شاه به روشنی مشهود راه پیمایی انبوه مردم در تاسوعا و عاشورا برای شاه تردیدی باقی نگذارد که مقابله با آن سیل خروشان ممکن نیست و در آن شرایط ادامه دولت نظامی با نخست وزیری ارتشبد از هاری نیز کارساز نمی باشد.

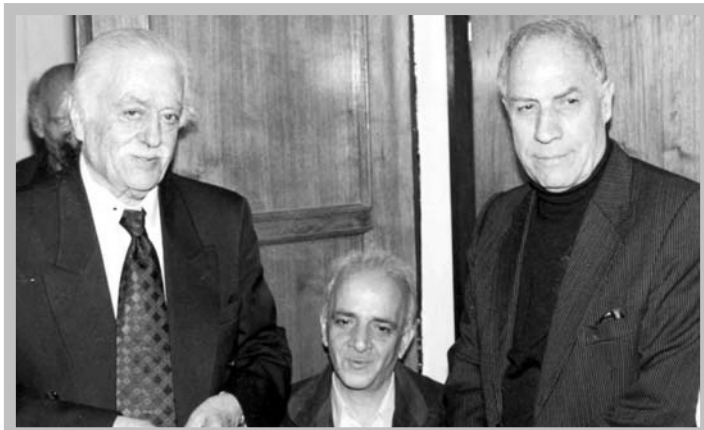
بدین سبب، شاه صلاح دید، دولتی با نخست وزیری از ملی گرایان امور کشور را در دست گیرد و با مشورت سیاستمداران مطرودی چون دکتر علی امینی و عبدالله انتظام ملاقاتی بین شاه و دکتر غلامحسین صدیقی صورت گرفت که به گفته وی پاسخ به شاه چنین بوده است:

«پیشنهادات من مانند: اجرای کامل قانون اساسی، انصراف شاه از سفر به خارج و ماندن در ایران، برای او [شاه] تعلیق به محال جلوه کرد.» و در نهایت دکتر شاپور بختیار مأمور تشکیل کابینه شد و علی رغم توصیه های دوستان ملی در شرایطی آشفته، مسؤولیت اداره کشور را در غیبت شاه پذیرفت. در فاصله ای چند روز، شورای سلطنت تشکیل یافت و سفر شاه از صحبت به عمل گرائید.

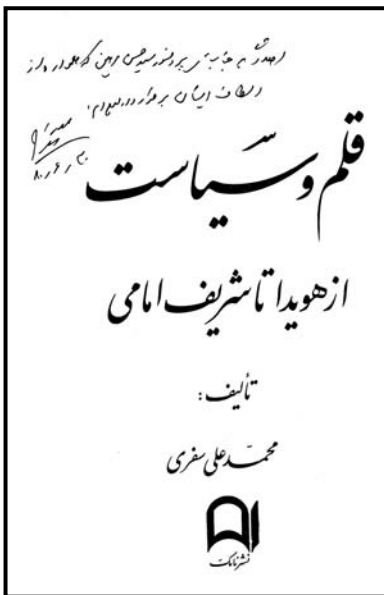
- ویلیام سولیوان سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران دیدار آخرش را با شاه چنین توصیف می کند: «به یاد دارم که خداحافظی غم انگیزی بود. دم دست او را فشردم، هم من

سومین سالگرد محمدعلی سفری

محمدعلی سفری، روزنامه‌نگار، نویسنده، پژوهشگر تاریخ و حقوق دان، پای ثابت نشست‌های گروهی ما (با غلام‌رضا رحیم، دکتر خسرو سعیدی، فرهاد امیر ابراهیمی، و زنده‌یادان خیاطزاده و دکتر مسعود حجازی) بود. او کارشناسی ارشد حقوق از دانشگاه ملی (شهید بهشتی امروز) و وکیل دادگستری بود، اما ماندگاری نام او مدیون روزنامه‌نگاری و تاریخ‌نویسی اوست.



از چپ: محمدعلی سفری، محمد بسته‌نگار، ملکی



سفری مطبوعات را با روزنامه‌ی **باختر و باختر** امروز آغاز کرد و تا پایان عمر که به‌علت تنگ‌نظری‌های تحمیلی بر مطبوعات، دیگر مجال فعالیت مستقیم و مستمر نداشت، از مطبوعات و حرفه‌ی روزنامه‌نگاری جدایی نیافت. مدیریت جلسه‌ی ماهانه‌ی مطبوعاتیان تهران که مدت‌ها در منزل رحیم زهتاب‌فرد برگزار می‌شد، پس از مرگ عطاءالدین تدین برعهده‌ی او بود.

او بی‌هیچ چشم‌داشتی، و کالت شمار کثیری از زندانیان سیاسی را برعهده داشت، از جمله مهندس عباس امیرانتظام و نیز دانشجویان زندانی نظیر احمد باطبی و مهران میرعبدالباقی.

مجموعه‌ی چهارجلدی **قلم و سیاست** که از زمان رضاشاه تا انقلاب ۱۳۵۷، رویدادهای سیاسی و اجتماعی را با دقتی کم‌نظیر و مستند دنبال می‌کند، **حماسه‌ی تختی و مشروطه‌سازان** از

جمله کتاب‌هایی که از او به‌یادگار مانده است. احضارهای پی‌درپی در روزهای پایان عمر، به دادگاه ویژه‌ی روحانیت، شعبه‌ی ۱۴۰۲ کارکنان دولت و در نهایت اداره‌ی نظارت بر اماکن و... روان او را چنان آزوده ساخت که کالبد رنجورش تاب نیاورد و در بهمن‌ماه سال ۱۳۸۰ جان به جان آفرین تسلیم کرد. چنین بود که وقتی ماه گذشته مأمور محترمی از اداره‌ی اماکن به دفتر مجله تشریف آوردند، من کمی جا خوردم. او عادت داشت که لحظه‌ی آرام نگیرد. از بامداد تا شامگاه، پیوسته در تلاش بود تا مسؤولیت‌های فرهنگی، حقوقی و اجتماعی خود را به بهترین شکل ایفا کند، اما خستگی و گرفتاری ذره‌ی از گشاده‌روی او نمی‌کاست. آغوش گرم و پذیرای او برای خدمت همیشه گشوده بود. پیر و جوان، گمنام و صاحب‌نام همه در پیش او منزلت داشتند.

۳. ارتشید حسین فردوست، رییس دفتر ویژه؛
۴. سپهبد هوشنگ حاتم، جانشین ستاد بزرگ ارتشتاران؛
۵. سپهبد ناصر مقدم، معاون نخست‌وزیر و رییس ساواک؛
۶. سپهبد عبدالعلی نجیمی نائینی، مشاور رییس ستاد بزرگ ارتشتاران؛
۷. سپهبد احمدعلی محقق، فرمانده ژاندارمری کشور؛
۸. سپهبد عبدالعلی بدره‌ای، فرمانده نیروی زمینی؛
۹. سپهبد امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی؛
۱۰. دریاسالار کمال حبیب‌الهی، فرمانده نیروی دریایی؛
۱۱. سپهبد عبدالمجید معصومی نائینی، معاون پارلمانی وزارت جنگ؛
۱۲. سپهبد جعفر صانعی، معاون همبستگی نیروی زمینی؛
۱۳. دریاسالار اسدالله محسنی‌زاده، جانشین فرمانده نیروی دریایی؛
۱۴. سپهبد حسین جهانبانی، معاون پرسنلی نیروی زمینی شاهنشاهی؛
۱۵. سپهبد محمد کاظمی، معاون طرح و برنامه نیروی زمینی؛
۱۶. سرلشکر کبیر، دادستان ارتش.
۱۷. سپهبد خلیل بخشی‌آذر، رییس اداره‌ی پنجم ستاد بزرگ؛
۱۸. سپهبد علی محمد خواجه‌نوری، رییس اداره‌ی سوم ستاد بزرگ؛
۱۹. سرلشکر پرویز امینی افشار، رییس اداره‌ی دوم ستاد بزرگ؛
۲۰. سپهبد امیر فرهنگ خلعتبری، معاون عملیاتی نیروی زمینی؛
۲۱. سرلشکر محمد فرزام، رییس اداره‌ی هفتم ستاد بزرگ؛
۲۲. سپهبد جلال پژمان، رییس اداره‌ی چهارم ستاد بزرگ؛
۲۳. سرلشکر منوچهر خسروداد، فرمانده هواپیمایی نیروی زمینی؛
۲۴. سپهبد ناصر فیروزمند، معاون ستاد بزرگ؛
۲۵. سپهبد موسی لاریجانی، رییس اداره‌ی یکم ستاد بزرگ؛
۲۶. سپهبد محمد رحیمی آبکناری، رییس آجودانی ستاد بزرگ؛
۲۷. سپهبد رضا طباطبایی وکیلی، رییس اداره‌ی بازرسی مالی ارتش.